

خیره دل، تیره دل، سرخرد، گمراه، بلندقد، کوتاه قد، شیرین سخن، شیرین دهن، شیرین لب، گرانبار، سبکبار، پست قد، پست فطرت، ترش رو، بلند قامت، تیز چنگ، تیز پر، سبک روح، سیراب، دجسته لقا، تلخ کام، بزرگ منش، شیرین بیان، کند زبان، تند مزاج، خوب رو، زشت خو، خام طمع، نکون بخت، چاپک دست، تهیدست، تیز دست، خوشبو، گرانمایه، نیکنام، سیاهدل، فرخنده پی، خرم دل، نوبر (میوه تازه آمده) و غیره.

آگاهی ۱- این نوع اسم قیاسی و در زبان فارسی بسیار است و میتوان بمناسبت مقام ترکیباتی که دیده و شنیده نشده باشد هم ترکیب کرد که صحیح و فصیح هم باشد.

آگاهی ۲- قسمت اول این ترکیبها که صفت است قسمت دوم را که اسم است توصیف میکند در حال ترکیب.

آگاهی ۳- میشاید که قسمت اول که صفت است مرکب باشد مانند میگون لب که قسمت اول صفت و خود مرکب است از می و گون که هر دو اسم میباشند و در اینجا دومی که گون است اولی را که می است توصیف میکند و در بهم صفت مرکب است و لبا را توصیف مینماید.

آگاهی ۴- همچنین ممکن است قسمت دوم که اسم است مرکب از دو قسمت باشد مانند گران گوشوار که گوشوار مرکب از دو جزء است.

مثالها

شور بختان	بآرزو خواهند	مقابلان را زوال نعمت و جاه
گر نیند بروز	شب پره چشم	چشمه آفتاب را چه گناه
غلام آن سبکروحم	که با من سرگران دارد	جوایش تاخ و پنداری شکر زیر زبان دارد
اگر حنظل خوری	از دست خوشخوی	به از شیرینی از دست ترشروی
دور از تو در جهان	فراخ مجال نیست	عالم بچشم تنگدلان چشم سوزن است
دیوانه کوی	خوب رویان	دردش نمکند جفای بواب
گرچه دانی	که نشنوند بگوی	آنچه می دانی از نصیحت و پند
زود باشد	که خیره سر بینی	به دو پای او فتاده اندر بند

چه خوش گفت آن تهیدست سلحشور جوی زر بهتر از هفتاد من زور

یکی را زشتخومی داد دشنام تحمل کرد و گفت ای نیک فرجام

بتر زانم که خواهی گفت آنی که دانم عیب من چون من ندانی

میر حاجت بنزدیک ترش روی که از خوی بدش فرسوده گردی

اگر گومی غم دل با کسی گوی که از رویش بنقد آسوده گردی

اگر زدست بلا بر فلک رود بدخوی زدست خوی بد خویش در بلا باشد

ای تهی دست رفته در بازار ترسمت بر نیابوری دستار

نکوئی با بدان کردن چنان است که بد کردن بجای نیک مردان

(سعدی)

ای خصالت خوشدلان را چون هجران پای بند وی جمالت دوستان را چون مفرح دلگشای

(سنائی)

گرتن سیمینبران کردت شکار بعد پیری بین تنی چون پنبه زار (مواوی)

زیر کبود چرخ بی آسایش هرگز گمان مبر که بیاسایی

(ناصر خسرو)

مشتی سیه گلیم چو اختر که به نیمه شب طالی در انتظار نیر اعظم نشسته اند

ای خداوندی که اندر خشکسال قحط جویدن پنخته شد از آب انعام تو نان گرسنه

(کمال الدین اسمعیل)

سرخ لاله چون بمشک آگند جامه هر زمان زرد گل همچون زبرجد کشت جفت کهر با

(قطران)

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد

قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد

در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم کز سرزلف و رخس نعل در آتش دارم